

## بحران سرمایه داری، دمکراسی بورژوائی و سوسیال دمکراسی

سیستم سرمایه داری وارد عمیق ترین بحران دوره تاریخی خود شده است. سیستمی پوسیده و فاسد که در بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بصری برد و اینروزها بشکل آشفتگی های سیاسی ورشد مبارزات طبقاتی در سراسر جهان خود را نشان میدهد. شرایط زندگی برای بلیونها انسان روز بروز بدتر میشود، ادامه جنگ در چندین نقطه جهان بعلاوه آسیب به محیط زیست همگی نتیجه شیوه تولید غارتگر و بطور روز افزون آنارشیک و غیرعقلانی سرمایه داری است. این بحرانی ساختاری است که راه بیرون رفتی ندارد. از یکسو تولید عظیم بیش از حد یا آنگونه که رسانه ها اطلاق میکنند بیش از حد ظرفیت و از سوی دیگر تمامی سیستم در انبوهی از بدهی/وام (عمومی و خصوصی) غوطه ور است که بیشتر ثروت تولید شده را جذب میکند.

پس از سقوط شوروی فوکویاما در کتابی با عنوان "پایان تاریخ و آخرین انسان" مرگ سوسیالیسم، کمونیسم و مارکسیسم، پیروزی اقتصاد بازار و دمکراسی بورژوائی و حتی پایان تاریخ را اعلام کرد. طرفداران سرمایه داری هلهله کشان پیروزی اقتصاد بازار و دمکراسی را جشن گرفتند و قول پیشرفت و آینده ای صلح آمیز دادند. ظاهرا سیاستمداران سرمایه داری متقاعد شده بودند که بالاخره سرشت چرخه ای رشد سرمایه داری را شکسته اند. اما تاریخ دور انداختنی نیست. از آنزمان به بعد چرخهای تاریخ صد و هشتاد درجه چرخیده است. تنها شانزده سال پس از چاپ کتاب فوکویاما، بحران سال 2008 تمام ساختار جهانی سرمایه داری را به نقطه فروپاشی رسانید و جهان را در عمیق ترین بحران پس از سال 1930 فرو برد و هنوز در حال دست و پا زدن برای بیرون آمدن از بحران هستند.

تک تک پیش بینی های فوکویاما اشتباه از آب در آمد. پیش از 2008 اقتصاد دانان بورژوازی رجزخوانی میکردند که سیکلهای سرمایه داری از بین رفته و رونق و رکود دیگر نیست. آنها تئوری ظاهرا جدیدی پیدا کرده بودند موسوم به "فرضیه بازار کار آمد" بازار خودش همه چیز (که اقتصاد SAY را حل میکند آنرا بحال خود رها کنید. که اصلا ایده جدیدی نبود بجز همان (قانون دان فرانسوی قرن هفدهم آنرا معرفی و مرسوم کرد و بعدها به عنوان قانون بازار معروف گردید که بر اساس آن در اقتصاد بازار عرضه و تقاضا تعادل ایجاد میکند و دیر یا زود نیروهای بازار همه چیز را حل میکند و پس بحران افزایش تولید را غیر ممکن میگرداند. مارکس یک قرن پیش آنرا مهمل و بیهوده خواند.

امروزه از این توهم قدیمی هیچ چیزی باقی نمانده است. بورژوازی و استراتژیک های او در حالت شوک هستند. با این وجود امروزه سیاستمداران و اقتصاددانان بورژوازی و بالاتر از همه تمامی رفرمیستها بشدت در پی علائم احیا برای بیرون آمدن از بحران هستند. به تصور آنها بحران موقتی است و با تعدیلات و اصلاحاتی در سیستم، کنترل و تنظیم بیشتر مشکل حل خواهد شد.

اما کاملا روشن شده است که پتانسیل پیشرونده سرمایه داری دورانش سپری شده است. این ایده که در آستانه بهبود اقتصادی هستیم را کسی باور ندارد. نیروهای تولیدی در حال کاهش هستند، کارخانه ها در حال بسته شدن و میلیونها نفر بیکار میشوند. تمای اینها نشان میدهد که رشد نیروهای تولیدی در

مقیاس جهانی فرای محدودیتهای تنگ مالکیت شخصی و دولت ملی رفته است. این پایه ای ترین دلیل بحران کنونی است، که ورشکستگی و افلاس سرمایه داری را به بهترین معنای واقعی کلمه در معرض عموم گذاشته است.

بحران در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در همه جا خود را نشان میدهد. اقتصاد بزرگ چین که رل مهمی در نفیوت تجارت جهانی و رشد اقتصادی بازی میکرد به شدت کاهش یافته ، اقتصادهای موسوم به نو ظهور به درجات متفاوت همه در بحران هستند. ایالات متحده در بحران اجتماعی و سیاسی بیسابقه ای در دوران مدرن بسر می برد.

اولین نمودار بحران تغییر در رشد و توسعه تجارت جهانی است. قبل از بحران پروسه (دی لوکالزاسیون) پروسه ای که از 1980 بطور وسیع شروع شده بود سبب شد که سهام ملی تولید صنعتی جهان از مراکز صنعتی جهان به دیگر نقاط منتقل شود. این پروسه کاهش یافته و در نتیجه روند ایجاد اقتصادهای نو ظهور نسبت به گذشته کاهش یافته است.

در گذشته رکود اقتصادی در کشورهای امپریالیستی با رشد در "اقتصادهای نو ظهور" و بویژه چین تعادل پیدا میکرد. چندین عامل در آن نقش داشت: 1- توسعه تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات از اواسط 1980 به بعد 2- باز شدن اقتصادهای سابقا برنامه ریزی شده به بازار جهانی در سال 1990 (اتحاد شوروی، اروپای شرقی، چین و غیره) و بالاخره ورود چین به سازمان تجارت جهانی در سال 2001. این سه فاکتور و مرحله ابتدائی صنعتی شدن اقتصادهای نو ظهور اکنون دیگر نیروی محرکه خود را از دست داده اند. در شرایطی که در بیست سال پیش کارگران چینی حدود 50 دلار در ماه دستمزد داشتند، امروزه برای مثال دستمزد در منطقه شانگهای در چین یا سائوپولو در برزیل با جنوب ایتالیا برابر است.

چین به سرمایه گذاری بطور بیسابقه ای ادامه میدهد در حالیکه قبل از 2008 سرمایه گذاریها با در صد بالائی تولید کننده بود، اکنون بخصوص با رشد بانکداری سایه بطور روزافزونی خصلت سفته بازی (اسپکلاتیو) بخود گرفته است. کاهش اقتصادی در چین تأثیرات خود را بر اقتصاد جهانی خواهد گذاشت، بخصوص بر کشورهای مثل استرالیا و برزیل که تا کنون با تکیه بر چین رشد کرده اند. اما کاهش رشد اقتصاد چین تأثیرات داخلی هم خواهد داشت. مطابق داده های جمع آوری شده توسط بولتن کارگران چین، هر ساله بر تعداد اعتصابات کارگری در چین افزوده شده است برای مثال 382 اعتصابات کارگری در سال 2012 بوده و یکسال بعد به 650 رسیده در سال 2014 حدود 1400 اعتصاب و اعتراض کارگری رخ داده است و این روند همچنان رو به افزایش است و در 2015 بطور بیسابقه ای افزایش یافته و به 2774 اعتصاب رسیده و همچنان ادامه دارد و تنها در نیمه اول سال 2106 بیست در صد افزایش یافته است.

در آنسوی آتلانتیک سرمایه داری اروپا در بحران است. بحران یونان تایید روشنی از دولتهای بیمار در سرمایه داری اروپا ارائه میدهد هر چند پرتقال و اسپانیا زیاد بهتر نیستند. و فرانسه و ایتالیا هم فاصله زیادی با آنها ندارند. بریتانیا نیز که یکی از باثبات ترین کشورهای اروپائی بود پس از خروج از اتحادیه وارد سرانجام پیچیده ای از بحران اقتصادی سقوط پوند و بی ثباتی مزمن سیاسی شده است. در بریتانیا بریکسیت پایه های اصلی اتحادیه اروپا را متزلزل کرد و به بی ثباتی تمامی سرمایه داری جهانی فوق العاده افزود. صندوق جهانی پول پذیرفته است که بلاتکلیفی در رابطه با برگسیت تهدید بزرگی برای اقتصاد جهانی است.

بحران در اروپا تنشها میان اعضای اروپا را افزایش داده است. بحران یونان از پیش منافع متفاوت کشورهای عضو اتحادیه اروپا را نشان داد. که تنها انعکاس سطوح متفاوت رشد در بخشهای متفاوت اتحادیه است. اما برگسیت بشدت بر این نکته متمرکز شد که تحت فشار بحران سرمایه داری اتحادیه اروپا بطور واقعی ممکن است که از هم بپاشد.

اما تنشها فقط میان اعضای اتحادیه و دولتها نیست، بلکه همچنین بین طبقات در درون هر کشورها نیز می باشد. آنچه که امروزه شاهدش هستیم رشد تضادها و قطبی شدن در همه کشورهای اروپائی است که خود انعکاس تضادهای اجتماعی می باشد. تعداد روز افزونی از مردم به زیر خط فقر رانده شده اند. آنهائی هم که کار میکنند و شاغلین بسختی قادر به تامین مخارج روزانه خود هستند. در همین حال در آنسوی طیف اجتماعی، انباشت وسیعی از ثروت در دستان تعداد هرچه کم کمتری قرار دارد. بر طبق گزارش سال 2015 اکسفام در بین سالهای 2009 و 2013 تعداد اروپائی هائی که پول کافی برای گرم کردن خانه خود نداشتند ویا توانائی مالی مقابله با هزینه های غیر پیش بینی را داشتند از 7.5 میلیون به 50 میلیون نفر رسیده است.

بحران دمکراسی بورژوازی

واقعیت اینستکه ما شاهد بروز بحران بسیار عمیق در دمکراسی بورژوازی بطور کلی هستیم. روحیه ای ضد احزاب نهادینه بورژوازی چه راست و چه سوسیال دمکراسی وجود دارد. این پدیده گسترش یافته حتی به کشورهای دیگر هم سرایت کرده است و اخیرا شاهد انتخاب رئیس جمهور نوع ترامپ در فیلیپین هستیم.

نظر خواهی در سرمایه داریهای پیشرفته نشان از عدم اعتماد وحتی تحقیر آشکار سیاست مداران و رسانه ها در آمریکا و اروپا دارد. یک مطالعه گسترده در دانشگاه سوت همپتون در بریتانیا نشان میدهد که این مساله در بریتانیا بسیار گسترده است و مردم اعتقادشان به دمکراسی بورژوازی را از دست داده اند. این مطالعات از سال 1940 به بعد صورت گرفته است و نتیجه گیری این است که اعتماد به سیستم مستقر بورژوازی بتدریج کاهش یافته ولی بطور بیسابقه ای اخیرا به سوی افول پیش میرود. حس عمومی بر این باور است که سیستم فریبکار و دروغگو می باشد. بر اساس این ارزیابی مردم معتقدند که ساختار سیستم اشتباه است و یا طوری در هم شکسته شده که قابل اصلاح نیست و باید تماما بطور پایه ای و ریشه ای تغییر کند.

تصور اینکه در دمکراسی های غربی مردم حاکم هستند یک خیال خام است. سیستم دمکراتیک بطور واقعی تابع سیستم اقتصادی سرمایه داری است. تحت سیستم سرمایه داری حاکمیت ملی و مردمی هرگز وجود نداشته است، بیزنسها و کورپراتیوهای ثروتمند همواره مسلط هستند. توهم حاکمیت ملی با فشار خرد کننده بازار جهانی در این دوره تاریخی تا حد زیادی تضعیف شده است، البته تداوم بحران سرمایه داری بیشترین ضربه را به این توهم زده است.

بحران اقتصادی پیش بینی نشده بطور چشم گیری سیاست را در سراسر جهان برای محافظه کاران و سوسیال دمکراتها تغییر داده است. تمامی سیاست مداران اکنون باید در پیشگاه نئولیبرالیسم، تعادل بودجه و ریاضت اقتصادی هر چه بیشتر زانو بزنند. سوسیال دمکراتها تظاهربه داشتن پلاتفرمی بسیار متفاوت از محافظه کاران را خیلی پیشتر از بحران مالی رها کرده بودند اما بحران مالی کاملا و مطلقا پوچی و عدم توانائی شان برای مبارزه برای کوچکتری مساله را کاملا نمایان ساخت. رای دهندگان در

همه جا میبینند که اگر یک رفرمیست چپ را انتخاب کنند بلافاصله با سرمایه و بحران اقتصادی مواجه میشود و تسلیمش به بازار با سرعت رسوائی کننده ای همراه است.

بحران نشان میدهد که سیستم متقلب و دروغگو است و دمکراسی، ریاکاری ساختگی و تظاهر است. این حقیقت بیش از همه خصلت سوسیال دمکراسی را هم نشان میدهد چرا که این سوسیال دمکراسی است که بار اثبات اینکه از طریق دمکراسی میتوان سرمایه داری را مهار کرد را بر دوش میکشد. این سوسیال دمکراسی است که بطور وسیعی بر توهم حاکمیت مردم سرمایه گذاری کرده است. حزبی که به کارگران تکیه میکند ولی به بورژوازی خدمت میکند.

در سوسیال دمکراسی های دانمارک، فنلاند، لهستان، اسپانیا، حتی سوسیال دمکراسی سوئد تمایل بسوی ریاضت اقتصادی و خصوصی سازی رو به افزایش است.

در سراسر سرمایه داریهای پیشرفته برای دهه ها عقب گرد شده است نابرابری افزایش یافته، دستمزد طبقه کارگر آمریکا برای سالها و حتی دهه ها ثابت مانده یا حتی کاهش یافته است. موقعیت در انگلیس و سایر نقاط اروپا تقریباً مشابه است، در سراسر بریتانیا مغازه های یک پوندی مانند قارچ رشد کرده اند، کارگرها اخراج شده و جایشان مشاغل صفر ساعت جایگزین شده و بیشتر از سایر کشورها صنعت زدائی صورت گرفته. اکنون کمربند زنگ زده و خرابه های پوسیده سرمایه داری سیمای نرمال همه سرمایه داریهای پیشرفته جهان است.

در انگلستان کمپانی بزرگ اسپورت دایرکت حتی از پرداخت حداقل حقوق قانونی به کارکنانش امتناع کرده، حتی اجازه رفتن به توالت به کارکنانش را نمیدهد و بدلیل ندادن مرخصی در دوره بارداری چندین وضع حمل در انبارهایش اتفاق افتاده است. کمپانی اسپورت دایرکت نموداری از مظهر حمله عمومی و سراسری به موقعیت طبقه کارگر در سراسر بریتانیا است.

در سراسر اروپا و آمریکای شمالی خشم سوزانی در میان طبقه کارگر وجود دارد، یک حس خیانت و بیگانگی شدید از سیاست، خشم از بی عدالتی اقتصادی، ناامیدی و محرومیت از نداشتن هیچگونه کنترلی بر سیاست. حمایت مردم از ترامپ با وجود تمام اظهارات نژاد پرستانه و جنسیتی اش را در همین رابطه باید درک کرد. ما وارد دوره ای از چرخشهای تند و تغییرات ناگهانی شده ایم، رای خروج از اتحادیه اروپا در بریتانیا و پیروزی ترامپ در ایالات متحده نشان دهنده آنست. این پدیده ها رفرمیستها و بورژوا لیبرالها را غافلگیر و شوکه کرده است و چپهای رفرمیست را به خط مقدم جبهه می آورد اما در عین حال تمامی محدودیتهایشان را هم زیر ذره بین قرار میدهد. ونزوئلا و یونان نمونه های اولیه اش هستند. از آنجائیکه روند های مشابه در سطوح جهانی شکل میگیرد این دو نمونه تجربه هائی برای یادگیری می باشند.

از سوی دیگر ما شاهد تولد دردناک جنبش اجتماعی علیه نئولیبرالیسم و سرمایه داری، رادیکالیزه شدن سیاسی با روندی در هم، پیچیده و آشفته هستیم. در بسیاری از کشورهای اروپائی مردم با روی آوری به احزاب خارج از سوسیال دمکراسی سنتی (مثلاً پودوموس در اسپانیا و سیریزا در یونان) بدبینی و خشم خود را نسبت به دستگاه حاکمه نشان میدهند. در بریتانیا از طریق تغییر غیر مترقبه در حزب کارگر. حزب کارگر اکنون بزرگترین حزب در اروپا است با نزدیک به ششصد هزار عضو. مبارزه عظیم طبقاتی در درون حزب کارگر دهان باز کرده است. دره عمیقی بین طبقه کارگر و اعضای حزب از یک سو و اعضای پارلمان وجود دارد و هر چه بیشتر عمیق تر

میشود. این آگاهی طبقاتی و خشم پاسیو نیست و راه در رو پیدا کرده است. گول از شیشه آزاد شده است و نمیتوان آنرا به داخل برگرداند.

بالا آمدن سیریزا- با وجود نقض عهد بعدی، پدیده رشد پودوموس در اسپانیا بطور واقعی از هیچ، تغییر چشمگیر در حزب کارگر بریتانیا حول کوربین، آغاز جنبش دور ملانچون در فرانسه، پدیده برنی سندرز در آمریکا، اینها همگی مراحل اولیه پیشروی لایه های پیشرفته طبقه کارگر، در جستجوی آلترناتیوهای آگاه تر، هشیار تروچپ تر می باشد.

اما این پدیده ها تا زمانیکه از سرمایه داری گسسته نشوند بسیار بی ثبات، متزلزل و به احتمال زیاد کوتاه مدت هستند. در دوره بحران و سرکوب تحت الشعاع بحران سرمایه داری قرار گرفته و مجبور به رها کردن برنامه خود میشوند، همانگونه که در مورد سیرزا دیدیم .

رژیم سرمایه داری خود را فرسوده کرده است. برای فرمیستها امکان و جایی برای ایجاد رفرم وجود ندارد. دلیل اساسی بحران سوسیال دمکراسی همین است. سوسیال دمکراسی باید تا به حال این درس را گرفته باشد که امکان رفرم تدریجی بسوی سوسیالیسم وجود ندارد. برای مقابله با ضربات حتمی سرمایه ، بسیج طبقه کارگر برای سلب مالکیت از سرمایه و مبارزه و جنگیدن لازم است و این یعنی چالش سرمایه داری از طریق انقلاب.  
نسرین ابراهیمی